

تمثیل‌های فلسفی: آیا خداوند دعای بندگانش را می‌شنود؟

مهدی حاجیان
دکترای فلسفه تطبیقی

توجه موجود عالی به دانی را منکر شوند. اما نتیجه چنین فکری چیست؟ ظاهراً نتیجه آن خیلی خطرناک و وحشتناک است. کمی بیاندیشید که عالی‌ترین موجود یعنی خدا به موجودات پایین‌تر از خود نظری نکند؛ یعنی همه دعاها و راز و نیازهای ما در درگاه الهی هیچ و بوج خواهد بود زیرا خدا کمال مطلق است و نظر او به ما که در کف عالم قرار داریم نقضی برای او خواهد بود. پس برای که دعا می‌کنیم و سخنان و درددل‌های خود را به که می‌گوییم؟! این در حالی است که خود خدا ما را به دعا کردن دعوت می‌کند. می‌فرماید: «و إذا سألک عبادی عنی فأنی قریب أجیب دعوة الداع إذا دعان ...» (بقره: ۱۸۶)؛ هنگامی که بندگانت از تو درباره من بپرسند، [بگو]: «یقیناً من نزدیکم، دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم ...» این است که خیلی‌ها فکر کردند سخنان فلاسفه بوی کفر می‌دهد و همین موجب دردسر برای اهل فلسفه شده است. اما آیا چنین برداشتی درست است؟ آیا واقعاً حکمایی مثل ملاصدرا و شیخ اشراق با خدا راز و نیاز نمی‌کرده‌اند؟! درباره بی‌دینی فلاسفه زیاد سخن گفته‌اند اما وقتی در تاریخ و زندگی آن‌ها نگاه می‌کنیم خلاف این را می‌بینیم، و چه سخنان

فلسفه و عرفان همیشه مخالفان زیادی داشته است و خیلی‌ها در طول تاریخ اندیشه اسلامی، عرفا و فلاسفه را به بی‌دینی متهم کرده‌اند و چه خون‌ها که بر سر این مسئله ریخته نشده است! اما از انصاف دور نشویم. خیلی مطالب هست که وقتی درباره‌شان صحبت می‌شود هیچ‌گونه نمی‌شود آن‌ها را توجیه کرد. یک نمونه‌اش اینکه در فلسفه و عرفان گفته می‌شود که «موجود عالی به دانی نظر نمی‌کند». یعنی اگر موجودی دارای مرتبه بالاتری باشد به موجودی که مرتبه پایین‌تری دارد توجهی ندارد.

البته اهل فلسفه برای این مطلب استدلالی دارند که مربوط به نقص و کمال و سلسله مراتب وجود می‌شود؛ یعنی موجود بالاتر کامل است و موجود پایین‌تر ناقص و در درجه کمتری قرار دارد. حال می‌پرسیم چرا باید موجود کامل به موجود ناقص توجه و نظر کند؟ و آیا چیزی از این توجه به او می‌رسد؟ یا اینکه موجب کمالی برای او می‌شود؟ در هر دو صورت به بن‌بست می‌خوریم، زیرا قبول کرده‌ایم که چیزی از موجود پایین‌تر به موجود کامل‌تر رسیده و این تناقض است. چطور ممکن است موجودی که پایین‌تر است چیزی داشته باشد که بالاتر نداشته باشد؟ این بن‌بست فلاسفه را بر آن داشته که هرگونه نگاه و



فارابی که به قولی آغازگر اصلی فلسفه اسلامی است راز و نیازی دارد البته پر از اصطلاحات فلسفی و می‌گوید: «اللهم انی أَسئَلُکَ یا واجب الوجود و یا علة العلل، یا قدیماً لم یزل أن تعصمینی من الزلزل...»^۱

التجأت بالنبی روحی فداء
انما اکثرت من فعل الذنوب
من هوی الشیطان وقعت فی العیوب
اغفر اللهم لی الذنب العظیم
واعف عنی الخطیئات الجسیم^۲
پس ظاهراً چاره‌ای نیست جز اینکه در باب نظرات اهل
فلسفه بیشتر دقت کنیم. استدلال اهل فلسفه برای آنچه
گفته‌اند که ظاهراً صحیح است. اگر موجود بالاتر به کمتر از
خود نظر کند خبر از نقص آن می‌دهد و لذا باید قبول کرد که
نمی‌تواند به مادون خود نظر کند.
این موضوع در تاریخ اندیشه اسلامی سرآغاز بحثی طولانی
و جنگی تمام‌عیار میان مذاهب و مرام‌های مختلف شد. از
یک‌سو، معتزلیان بر غرض داشتن خدا تأکید داشته‌اند و از
سوی دیگر، اشاعره حق تعالی را از هر نوع غرض و غایت مبرا و
پاک می‌دانستند. استدلال طرفین نیز همان بود که بیان شد.
اشاعره غایت و غرض داشتن را مساوی با نقص حق تعالی
می‌دانستند ولی معتزله و عدلیه بی‌غایت بودن کارها را مساوی
عبث و بیهوده بودن آن‌ها می‌گرفتند.^۳

عمیق و دلچسبی از احوال و مناجات‌های آن‌ها در کتاب‌ها
نقل شده است!
و از ابن‌سینا نقل شده است که هرگاه فهم مطلبی برایش
سخت می‌شده به مسجد می‌رفته و دو رکعت نماز می‌خوانده
تا جواب را بیابد و همیشه نیز با این کار به خواسته خود
می‌رسیده است.^۴
شیخ اشراق نیز می‌گوید: «ألا انّ اخوان البصیرة الذین التأموا
علی التسبیح و التقدیس عاکفین یخشعون لله، و هم قیام
قانتون»^۵؛ همانا ای برادران بصیر من، ای کسانی که خود را از
تسبیح و تقدیس حق تعالی جدا نمی‌سازید و در برابر حق تعالی
خشوع می‌نمایید ...
و نیز ملاصدرا در اشعارش سوز و گداز را در مناجات با حق
تمام می‌کند:

یا غیث‌المذنبین یا مرتجی
لیس لی الا بیابک التجاة
قد تشفعت بأل المرتضی
والرسول المصطفی خیر‌الوری
فی التجاوز عن ذنوبی یا إله

معارف بنندگان

اما راه حل

وقتی، هم نگاه عالی به مادون محال است و هم بی توجهی، پس چه باید کرد؟ راه حل فلاسفه چیست؟ اهل حکمت چگونه از این مسیر که هر دو طرف آن بن بست است خارج می شوند؟ به اعتقاد حکما همه این ایرادات در صورتی درست است که موجود عالی مستقیماً و مستقلاً به مادون خود نظر کرده باشد در حالی که چنین فرضی شدنی نیست.

در تصویر عامیانه از خدا چنان سخن گفته می شود که گویی نسبت خدا به مخلوقاتش همچون پادشاهی است که از ایوان قصر به رژه سربازان و خادمانش می نگرد و با دیدن صدا و فریاد آن ها به شوق می آید و احیاناً پولی نیز برای آنان پرتاب می کند.

اگر با این نگاه ظاهرگرایانه و عوامانه، خداشناسی خود را تنظیم نماییم با مشکلات متعددی مواجه می شویم که خلاصی از آن ها گاه بسیار دشوار است. وقتی خدا به نحو کودکانه و ظاهری شناخته شد و صفاتی که مناسب ممکنات است به او نسبت دادیم، نتیجه اش جز این نخواهد بود که خدا همانند انسان در کارهای خود اغراضی داشته باشد که از آن نفعی عاید او شود و یا اینکه هرگونه غرضی از او نفی شود. به بیان دیگر، ایراد اصلی متکلمان در باب غرض، تفسیر فاعلیت الهی شبیه انسان هاست که باید حتماً هدف خارجی خاصی داشته باشند که محذورات مذکور در آن اجتناب ناپذیر است. وقتی لازم شود که فاعل برای فعل خود قصد داشته باشد، برای انتخاب این قصد، نفع و سود وی مطرح خواهد بود.

در چنین تصویری خدایی وجود دارد و مخلوقاتی هم وجود دارند که خدا به آنان نظر لطف دارد. گویی نوعی جدایی بین خدا و مخلوقات هست؛ در حالی که حکما هیچ نوع نسبت استقلالی را برای مخلوقات نمی پذیرند. موجودات در عمق وجود خود محتاج به خدای خود اند و این وابستگی چنان است که هیچ فاصله ای بین خدا با مخلوقات باقی نمی ماند.

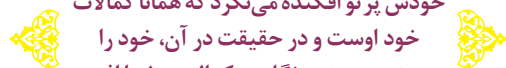
مردم عادی می پندارند همان گونه که ما هستیم خدا هم هست؛ گویی ما در برابر خدا استقلال وجودی داریم. مثالی پیش از این در توضیح رابطه علت و معلول ذکر شد. وقتی من کتابی را به دوستم می دهم، در این عمل چهار مفهوم از هم تفکیک می شوند؛ **من** هستیم و **دوستم** و **کتاب** و **عمل دادوستد** بین من و دوستم. آیا این مفاهیم چهارگانه در جایی که خالق به مخلوقاتش وجود می دهد نیز صادق است؟! خدا و مخلوق و وجود و خلقت؟ تصور ابتدایی ما همین است که اینجا هم چهار مفهوم را از هم جدا می توان کرد اما با دقت بیشتر و چند سؤال ساده معلوم می شود چنین تشبیهی در اینجا معنا ندارد. قبل از خلقت، مخلوقی نیست تا وجود را دریافت کند و وقتی یک طرف نباشد داد و ستد نیز معنا ندارد. می ماند خدا و رحمتی که از حضرتش پرتو دارد.^۶

اگر از این زاویه به بحث خلقت نظر کنیم خیلی از معادلات برایمان عوض خواهد شد.

به قول شیخ اشراق^۷، حق سبحانه نور همه نورهاست و

هیچ چیز مستقل از حق نیست تا خدا

خواهد به آن بنگرد. خدا به خود و آنچه از خودش پرتو افکنده می نگرد که همانا کمالات



خود اوست و در حقیقت در آن، خود را می بیند. در چنین نگاهی، کمالی به خدا افزون نمی شود زیرا هر چه هست کمالات خود اوست و اگر احسانی می کند بر رحمت خود می افزاید.

وجودش از همه نقص ها منزّه است و چیزی که در مرتبه ای واقع شده، آنچنان بر همه چیز و همه جا سلطه دارد که نزدیک است به همه چیز؛ چه موجودات آسمانی و چه زمینی. پس هیچ چیز به ما دورتر و نزدیک تر از نورالانوار نیست، زیرا هیچ چیز بزرگ تر و روشن تر از او نیست. دور بودن او به خاطر علو مرتبه اوست و نزدیکی اش به جهت شدت ظهور و قوت نور اوست؛ همان طور که می فرماید: «نحن أقرب إلیه من حبل الوريد» (ق: ۱۶).

در واقع باید گفت و دانست که حکما در توجه کردن خدا به پایین تر از خود (مخلوقات) ایرادی نمی بینند، بلکه جدا محسوب کردن او و مستقل دیدن مخلوقات را محل اشکال می دانند.

پی نوشت ها

۱. غلامحسین ابراهیمی دینانی، نیایش فیلسوف، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۷۷، ص ۲۱.
۲. زندگی نامه خودنوشت ابن سینا و تکمله آن؛ به نقل از مقدمه حامد ناجی اصفهانی بر شرح کتاب النجاة ابن سینا، فخرالدین اسفرائینی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۵.
۳. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۴۵.
۴. صدرالدین شیرازی، رساله سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۵۲.
۵. مهناز کهندانی تفرشی، غرض الهی از دید ابن سینا و مقایسه آن با نظر متکلمان، حکمت سینوی، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره ۵۸، ص ۴۲ - ۴۵.
۶. شهید مطهری، شرح منظومه (مجموعه آثار)، ج ۵، ص ۳۴۵؛ و مهدی حاجیان، چند تمثیل فلسفی امکان فقری ملاصدرا، رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، زمستان ۹۱، شماره ۸۷، ص ۱۴.
۷. شیخ اشراق، حکمة الاشراق، (مجموعه مصنفات، ج ۲)، تصحیح هانری کربن و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳.